

وچندگاه در جزیره بازماندم و فاطمه ازین کلبه بجا زده آمد  
 بود و بی رفتند و با ایشان نمودم که کا و کوهنشین از آن  
 ایشان باشند و مرا زمین عرب رساند پس مرا برداشتند  
 و چون یواری قری رسیدند ظلم و تعدی کردند و مرا بر یواری  
 فروختند و با وی بی بودم و در آنجا نخل بود و امید میداشتم  
 که بچوگان پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام اینجا باشد تا که پیغمبر  
 وی ازین توبه نکرد و مرا بجزید و با بدین بر و والله بی حال  
 که بدین نماندم و دانستم که آن شهر است که صاحب خود  
 و صف کرد و در آنجا ماندم و حق عشا تر حضرت رسالت علیه  
 الصلوٰۃ و السلام سمعت فرمود و جدا کرد که بود و چون  
 در میان خلافی بودم خبر بعثت وی نرسید بود بعد  
 از آن بچوگان بدین فرمود تا که روزی بر سر نخل دهم و صدقی  
 میدادم و بیدم بر زمین نشسته بود که بسرم او آمد و گفت  
 لاوس و مخزوم را ملاکت با و گفتند شخصی از کلبه آمد در قبا  
 نماز شد و دعوی پیغمبری میکند و ایشان گفته اند و بوی  
 بگوشید و من از استماع این سخن بیزار بودم چنانکه نزد او  
 که پیش از بی و فرود آمد و گفت چه گویی با دوی پس بیدم بفرست  
 رفت و یک طبع حکم بر من زده و گفت برو بر سر کار خود تو را  
 با این سوال چه کار کنی خواهی که بدانی که چیست و ازین

قول  
 در حدیث عظمی تغییر  
 معنی ظلم معنی

که با داشتم و جمع کردم و شش نظام بر رفتم و بر حضرت رسالت علیه  
 الصلوٰۃ و السلام رفتم و در قبا بودم و چون او را دیدم گفت بشوید  
 که تو مردی صالحی و با داران غریب محتاج با تو هست و صدقه  
 آورد ام و شمارا مستحق دانست ام پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام  
 با اصحاب کتب بخوبید و خود بخورد و با خود گفت این با ایشان  
 و باز گشتم و چون حضرت رسالت علیه الصلوٰۃ و السلام بدین  
 آمد دیگر چیزی برداشتم و بر آن حضرت رفتم و گفتم تا آن روز  
 صدقه بخوردی از روز خود آورد ام و ترا الاام میکند و دست  
 بر آن نهاد و بر اتفاق اصحاب تناول فرمود و با خود گفت  
 این دو نشان و بودی دیگر از صحابه کی متوفی شد بود  
 و پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام در بیع بر من او مشغول و در شمله  
 در برداشت و بر قم و از بیل پشت مار دل او کردیدم با خانه  
 نوبه را بدینم و بدانست من طالب چیزی ام و در آن منزل  
 برداشت و ظاهر نبوت را دیدم و پیوستم و بدینم و حضرت  
 رسالت علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود که باز کرد و باز کردیدم  
 و در تعابلی رفتم و حال خود چنانکه با تو گفت با این عباس مروان  
 داشته و تحت فرمود و فرست که اصحاب آن سخن بشنوند بعد  
 از آن چون سلمان بنی شد بود بخدمت رسید فرمود مشغول شد و عزرا  
 بدو وارد روی فرود گشت بعد از آن پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام

Copyright © King Saud University